

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۷، شماره ۳۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ (صص ۱۸۸-۱۶۹)

کاربرد انواع و اغراض کنایه در مقامات بدیع الزمان همدانی

محمد شیخ^۱

زینب براهویی^۲

چکیده

بدیع الزمان همدانی از نویسندگان زبردست عرب زبان در قرن چهارم هجری است که ابتکار فن مقامه نویسی را به نام خود ثبت کرده است. او در بخش هایی از مقامات خود با هنرمندی خاص، از اسلوب کنایه برای القای معانی بهره برده است. کنایه اسلوب بلاغی است که نویسنده با بیان مبهم، مقاصد خود را بیان می کند. به عبارت دیگر، کنایه از اسلوب های بیان است که به روش مجاز به انتقال معانی می پردازد. این نوع مجاز قرینه مانع ندارد و می توان معنای حقیقی را -با آنکه مدنظر نیست- در کنار معنای مجازی اراده کرد. این پژوهش در پی آن است که با بررسی کنایه در مقامات بدیع الزمان همدانی به روش توصیفی - تحلیلی، پاسخی برای این سؤال بیابد که نویسنده هنر پرداختن به کنایه را با چه اغراضی به کار برده است. نتایج تحقیق نشان می دهد که نویسنده انواع کنایات مورد نظر علمای بلاغت را با اغراض مختلفی چون ترسیم امور معقول به محسوس، احترام، تفاؤل و تطیر، دلیل و برهان، ذم، فخر، استرحام، استهزاء، بزرگداشت، کراهت از ذکر نام، مدح، مبالغه و... به کار برده است. واژه های کلیدی: کنایه، بلاغت، اغراض کنایه، مقامات، بدیع الزمان همدانی.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول)

sheikh_m20@lihu.ac.ir

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۱- مقدمه

علم بلاغت و شاخه‌های سه‌گانه آن، در شناخت زیبایی‌ها و فهم ژرفای کلام ادبا نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند؛ زیرا از لوازم سخن بلیغ و زیبا به کارگیری عناصر بلاغی در ساختار کلام است. اسلوب کنایه به عنوان یکی از بخش‌های مهم علم بیان، با شکل‌های مختلف خود در آثار ادبی برای اغراض گوناگون، مورد استفاده قرار گرفته است. مقامه‌های عربی از نظر کاربرد انواع اسالیب لفظی و معنوی در ادبیات عرب جایگاه ویژه‌ای دارند. از نمونه‌های شاخص این نوع ادبی می‌توان به مقامات بدیع‌الزمان اشاره کرد. بدیع‌الزمان در مقامه‌های خود از انواع زیبایی‌های اسلوب کنایه بهره برده است. با بررسی و جست‌وجو در مقامه‌های بدیع‌الزمان با نمایش انواع کنایه به شکل رمز، اشاره، ایما و تلویح روبه‌رو می‌شویم که در واقع نویسنده از ویژگی غیرصریح و رمزگونه این اسلوب برای بیان مفاهیم و معانی گوناگون در جهت مقاصد مورد نظر خود استفاده کرده است.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

علم بلاغت و فنون زیبای کلام، از اصول مهم و ساختاری آثار ادبی مقامه در زبان و ادبیات عرب است و ادبا همواره از این علم در جهت استحسان کلام خود بهره جسته‌اند؛ از جمله این آثار، مقامه‌های بدیع‌الزمان همدانی است که مشتمل بر انواع آرایه‌های لفظی و معنوی و از جمله اسلوب ادبی کنایه است. این پژوهش در پی شناخت اسلوب کنایه و چگونگی استفاده آن در مقامات بدیع‌الزمان همدانی است و می‌کوشد تا پاسخی برای این سؤالات بیابد که:

- ۱- انواع کنایه به اعتبار مطلوب و لوازم و واسطه‌ها در مقامات بدیع‌الزمان کدام است؟
- ۲- بدیع‌الزمان از به کارگیری اسلوب کنایه چه اغراضی را دنبال کرده است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

از یک سو بدیع‌الزمان همدانی برای بیان مقاصد خویش، اسلوب‌های مختلف بیانی را محور کار قرار داده و از طرف دیگر، علمای بلاغت با بررسی و کنکاش در متون ادبی، شکل و شیوه‌های بیانی اهل ادب را قانونمند ساخته‌اند. این پژوهش در پی آن است تا با تطبیق آرای برخی از علمای بلاغت، بر مقامات بدیع‌الزمان همدانی با محوریت اسلوب کنایه زمینه آشنایی بیشتر با اسلوب‌های بلاغی و متون ادبی را برای علاقه‌مندان فراهم کند.

۳-۱- پیشینه تحقیق

در مورد مقامات بدیع‌الزمان و مبحث کنایه در آثار برخی از ادبا، پژوهش‌هایی انجام شده‌است که به اختصار به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

«بررسی تطبیقی مقامات بدیع‌الزمان همدانی و گلستان سعدی» (۱۳۹۵) عنوان پایان‌نامه‌ای است که مهرنگار حسین‌بُر، در دانشگاه سیستان و بلوچستان به راهنمایی بتول محسنی‌راد از آن دفاع کرده‌است. در این پایان‌نامه محقق با بررسی تطبیقی مقامات همدانی و گلستان سعدی از لحاظ سبک، ساختار و محتوا به بیان تشابهات دو اثر و تأثیرپذیری سعدی از همدانی پرداخته‌است. مقاله «داستان‌پردازی در مقامه‌های بدیع‌الزمان همدانی» (۱۳۸۲) را عبدالرحیم حقدادی در سال سوم مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند چاپ کرده و به این نتیجه دست یافته‌است که هدف مقامه‌نویسان فقط آموزش غرایب لغت نیست، بلکه بیشتر جنبه داستان‌پردازی و ابداع هنری دارد. «تضاد طبقانی و پیامدهای آن در مقامات بدیع‌الزمان» (۱۳۹۱)، عنوان مقاله‌ای است که علی گنجیان خناری و سمیه سادات طباطبایی چاپ کرده‌اند. محققان با بررسی میزان ارتباط میان مقامات بدیع‌الزمان و جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌است، به این نتیجه رسیده‌اند که مطالعه مقامات نه تنها باعث افزایش آموخته‌های زبانی می‌شوند؛ بلکه موجبات آگاهی هرچه بیشتر نسبت به زندگی مردم قرن چهارم می‌شود. مقاله «مبتکر واقعی فن مقامات» (۱۳۸۴) را محمد شیخ در شماره اول مجله الهیات دانشگاه سیستان و بلوچستان چاپ کرده‌است. او درباره فن مقامه‌نویسی به این نتیجه دست یافته‌است که بدیع‌الزمان در شیوه مقامه‌نویسی و به‌کارگیری قهرمان مبتکر بوده‌است؛ هرچند افرادی قبل از او به این روش حکایت‌هایی دارند، اما ابتکار این عمل به نام بدیع‌الزمان ثبت شده و بعدی‌ها مقلد او قلمداد شده‌اند.

آنچه باعث شد تا دفتر مقامات باز هم ورق بخورد، نگاهی دیگر به مقامات بدیع‌الزمان با ژرف‌نگری در حیطه کنایات است که جایس در پژوهش‌های موجود خالی است.

۲- کنایه

یکی از گونه‌های صورخیال در علم بیان، اسلوب کنایه است. کنایه آن است که چون متکلم اثبات معنایی را اراده کند، از لفظ وضع شده برای آن معنا استفاده نمی‌کند؛ بلکه آنچه را که در ترتیب وجود درپی آن قرار می‌گیرد، استفاده می‌کند و پس از اشاره، آن را دلیلی برای معنای موردنظر می‌آورد؛ مثلاً برای بیان قامت بلند و شجاعت شخص از طول حمایل شمشیر (طویل النجاد)

استفاده می‌کند؛ چنانکه عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: «الکناية أن يريد المتكلم إثبات معنى من المعاني فلا يذكره بالفظ الموضوع في اللغة ولكن يجيء الى معنى هو تاليه و ردفه في الوجود فيوميء به إليه و يجعله دليلاً عليه» (فاضلی، ۱۳۶۵: ۳۴۲). زمخشری می‌گوید: «کنایه آن است که چیزی را به غیر از لفظی که برای آن وضع شده ذکر کنند» (زمخشری، ۱۴۲۷: ۵۵۵).

کنایه در کتاب‌های بلاغی پس از تعریف و بیان معنای لغوی به شکل‌ها و اعتبارات مختلفی تقسیم شده است:

۱-۲- کنایه براساس مطلوب و مقصود

سکاکي کنایه را برحسب مطلوب و مقصود به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌گوید: مقصود از کنایه یا صفت یا موصوف یا اختصاص صفت به موصوف است که آن را کنایه از نسبت نیز می‌گویند؛ چنانکه آورده است: «أنَّ المطلوب بالكناية لا يخرج عن أقسام ثلاثة: أحدها طلب نفس الموصوف و ثانيها طلب نفس الصفة و ثالثها تخصيص الصفة بالموصوف» (سکاکي، ۱۴۲۰: ۵۱۳).

– **کنایه از موصوف:** آن است که با بیان خصوصیات موصوف خواننده را به مطلوب می‌رساند؛ مانند «أبناء النبل» که منظور «مصریان» و «موطن الاسرار» در بیت زیر کنایه از قلب است؛ چنانکه می‌گوید:

فَلَمَّا شَرِبْنَاهَا وَ دَبَّ دَبِّيْهَا إِلَيَّ «مَوْطِنِ الْأَسْرَارِ» قُلْتُ لَهَا قَفِي

(الهاشمی، ۱۳۹۱: ۲۰۶)

«پس آنگاه که شراب را نوشیدیم و جریانش به طرف مکان رازها (قلب) پیش‌رفت، به وی گفتم بایست که بس است.»

– **کنایه از صفت:** آن است که خواننده به صفتی پنهانی در ضمن الفاظ و عبارات اشاره می‌کند چنانکه صاحب «اسالیب القرآن» آورده است: «کنایه‌ای است که با آن، خود صفت خواسته می‌شود و مقصود صفت معنوی است؛ مانند شجاعت، کرم، جمال و غنا، نه خصوص صفت نحوی. در این نوع کنایه، صفتی ذکر می‌شود و صفت مقصود و موردنظر پوشیده می‌ماند؛ مانند: «فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» (کهف: ۴۲). او به خاطر هزینه‌ای که در آن کرده بود، دست (حسرت) بر دست می‌زد و آن باغ در و دیوارهایش فروریخته بود. «دست بر

دست زدن»، کنایه از پشیمانی و اندوه است؛ زیرا شخص پشیمان و غمگین معمولاً چنین می‌کند» (حسینی، ۱۴۱۳: ۶۹۸).

–کنایه از نسبت: آن است که «نسبت چیزی به چیزی دیگر، خواه در اثبات یا در نفی، موردنظر باشد» (عونی، بی‌تا: ۳/ ۱۵۳)؛ یعنی صفتی را برای چیزی اثبات کنیم، چنانکه در مصراع اول از بیت زیر آمده است:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی پیاله خون‌ریز است
(حافظ، ۱۳۹۳: ۵۰)

یا صفتی را از موصوفی نفی کنیم، چنانکه در نفی بخل‌ورزیدن شخصی می‌گوییم: «مَثَلُكَ لَا يَبْخُلُ» یعنی کسی مانند تو بخل نمی‌ورزد، به طریق اولی، تو اهل بخل نیستی. شنفری از شعرای دوره جاهلی چون می‌خواهد از عفت و پاک‌دامنی همسر خویش سخن گوید، خانه او را از عیب و ملامت به دور می‌داند، آن هم شبانگاه که زمینه‌های فساد بیشتر فراهم است؛ چنانکه می‌گوید:

يَبِيْتُ بِمَنْجَاةٍ عَنِ اللَّوْمِ بَيْتُهَا إِذَا مَا يَبُوتُ بِالْمَلَامَةِ حَلَّتْ
(سکاکي، ۱۴۲۰: ۵۱۹)

۲-۲- کنایه براساس واسطه‌ها و لوازم

کنایه به اعتبار واسطه‌ها و لوازمی که بین معنای حقیقی و کنایی وجود دارد، به چهار قسم تعریض، تلویح، رمز و ایما تقسیم می‌شود (همان: ۵۱۳). «تعریض» آن است که به صورت غیرمستقیم برای مکنی‌عنه کنایه آورده می‌شود. گاه از سیاق کلام نوعی استهزاء سخره و طنز را می‌توان دریافت. «تلویح» کنایه‌ای را گویند که واسطه‌های میان مکنی‌عنه و مکنی‌به بسیار باشد و مخاطب برای فهم مطلب گوینده نیاز به برقراری ارتباط علت و معلولی بین واسطه‌های مختلف داشته باشد. «رمز» کنایه‌ای است که واسطه‌های میان مکنی‌عنه و مکنی‌به کم است. «ایما» کنایه‌ای را گویند که ضمن کم‌بودن واسطه‌ها مکنی‌عنه و مکنی‌به معنای واضح و روشنی داشته باشد و با اندک تأمل، مخاطب به معنای موردنظر دست‌می‌یابد.

ابن‌اثیر یکی از علمای بزرگ بلاغت است که با درنظرگرفتن رابطه بین معنای کنایی و حقیقی، کنایه را به شکلی دیگر تقسیم‌بندی می‌کند. او می‌گوید: «عبارت‌های کنایی به چند قسم تقسیم می‌شود: تمثیل، ارداف، مجاورت و هیچ‌کدام از سه مورد مذکور» (فاضلی، ۱۳۶۵: ۳۴۵). «تمثیل»

تشبیهی به شیوه کنایه است که نویسنده به جای بیان معنا به بیان مثالی برای معنای مورد نظر می پردازد. برخی معتقدند: «تمثیل گونه‌ای از «مجاز» است که گوینده آن را هم پایه استعاره می آورد» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۶۸). «ارداف» نوعی دیگر از کنایه است که در آن لفظی مترداف با معنای مورد نظر باشد و به جای بیان صریح لفظ می توان از آن لفظ برداشت کنایی کرد. «مجاورت» کنایه‌ای را گویند که نویسنده به جای لفظ و معنای مورد نظر، معنای مجاور آن را به علاقه مجاورت بیان می کند. ظاهراً این اثر کنایاتی را می یابد که در ذیل «تمثیل»، «ارداف» و «مجاورت» جای نمی گیرد و برایش «هیچ کدام» از موارد را نام می گذارد.

۳- اسلوب کنایه در مقامات بدیع الزمان همدانی

بدیع الزمان یکی از مقامه نویسان بنام عرب در سده چهارم قمری است که به حق در این نوع خاص ادبی، استاد و مبتکر شناخته شده است. هنرنمایی ادیبانه این مقامه نویس عرب در به کارگیری انواع صنایع لفظی و معنوی در ضمن بیان مواعظ و اندرزها سبب برجستگی و شهرت او در این عرصه هنری شده است. مقامه در بردارنده حکایت هایی است که در مجالس و محافل با موضوعاتی همچون حکمت، موعظه و گدایی خوانده می شد. در این نوع ادبی، نویسنده کلام خود را با بهره گیری انواع صنایع لفظی، کنایات، استعارات و تشبیهات گوناگون مزین می کرد. ساختار مقامه متکی بر دو عنصر راوی و قهرمان داستان است و از آنجایی که مقامه ها جنبه اجتماعی دارند، مخاطب آن عموم مردم هستند؛ بنابراین نویسنده در این حکایات سعی می کند زشتی ها و نابسامانی های جامعه خود را نشان دهد؛ تا بدین ترتیب به عنوان یک مصلح اجتماعی به اصلاح مفاسد روزگار خود پردازد. مقامات همدانی شامل ۵۱ مقامه است که در آن سخن از شخصیتی خیالی به نام ابوالفتح اسکندری است. قهرمان داستان در فن در یوزگی بسیار ماهر و زیرک بوده است و تمام محور داستان حول این شخصیت می گردد؛ به گونه ای که در شهرها و نواحی مختلف سفر می کرد و به صورت ناشناس در میان مردم به کدیه و در یوزگی می پرداخت. بدیع الزمان در ضمن داستان های کوتاه خود برای جلب مخاطب از انواع اسالیب ادبی به خصوص اسلوب کنایه بهره برده است؛ گویا این نوع بیان متناسب با محتوای مقامه های اوست و به صورت غیر صریح و پوشیده مفاهیم گوناگون را بیان می کند. در حقیقت زبان کنایی و ابهام آور یکی از گونه های بلاغی است که نویسنده با آن می تواند ذهن مخاطب را به چالش بکشد و مقصود خود را در موضوعات گوناگون بیان کند.

بدیع الزمان مقامات خود را با نام شهرها و جاها، افراد یا موضوعاتی که محور اصلی داستان اوست نام‌گذاری کرده‌است و هدف اصلی خود را علاوه بر جنبه‌های تعلیمی، نشان‌دادن قدرت سخنوری خویش و ایراد صنایع بلاغی قرار داده‌است؛ چنانکه در سرتاسر مقامات او این‌گونه صنعت‌ها را به‌وفور می‌توان یافت: «سجع، جناس، موازنه، تشبیه، مجاز، کنایه، ایهام، تلمیح، استعاره مصرحه و مکنیه و ضرب‌المثل» (همدانی، ۱۳۹۲: ۱۲)؛ از این روست که نویسندگان از این اسلوب ادبی به شکل‌های گوناگون برای تبیین مضامین متنوع بهره برده‌اند.

۴- اغراض بلاغی کنایه در مقامات

اسلوب کنایه همچون سایر اسلوب‌های بلاغی با اغراضی همراه است که هدف از ارائه آن را نویسنده یا متکلم تعیین می‌کند. بدیع‌الزمان در مقامات خویش با مهارت و توانایی کافی، کنایه را در اغراضی به‌کاربرده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱-۴- ترسیم امور معقول به محسوس

درک امور مجرد مثل امور محسوس نیست. معمولاً نویسندگان برای درک مجردات، از تشبیهات عقلی به حسی یا کنایاتی از این قبیل استفاده می‌کنند. چنانچه می‌گویند: «العلم کالنور و الجهل کالظلمه». در مقامات بدیع‌الزمان به کنایاتی برخورد می‌کنیم که نویسنده معنا و مفاهیم ذهنی خود را با امور محسوس به تصویر می‌کشد. چنانچه که می‌گوید:

«لَمَّا أَحَسُّوا بِالْقِصَّةِ، وَصَارَتْ فِي قُلُوبِهِمْ غُصَّةً، وَدَعَوْنِي بَرِصَةً، وَأَبْعَثُوا لِلْفِرَارِ كَرَمِيَّةَ الشَّرَارِ، وَأَخَذَتْهُمْ الضُّجْرَةُ، فَانْسَلُوا قَطْرَةً قَطْرَةً، وَتَفَرَّقُوا يَمْنَةً وَبَسْرَةً، وَبَقِيَتْ عَلَيَّ الْآجُرَّةُ» (الهمدانی، ۱۹۲۳: ۳۰۵).

«چون قصه را دریافتند و دل‌هایشان غمگین شد و مرا خانه‌جن خواندند و همچون گریختن شراره آتش برای فرار برانگیختند و نگرانی آن‌ها را فراگرفت، یکی یکی بیرون رفتند و به‌سمت چپ و راست متفرق شدند و من روی یک آجر باقی ماندم.»

در عبارت مذکور «و بَقِيَتْ عَلَيَّ الْآجُرَّةُ» کنایه از بدبخت شدن و تنهاماندن است و به صفتی اشاره می‌کند. این کنایه چون بین مکنی‌عنه و مکنی‌به واسطه‌های کمی وجود دارد، ایماء نامیده می‌شود. چنانکه در تعریف و تقسیم این‌اثیر از کنایه آمد، چنین جمله‌ای «تمثیل» نام دارد؛ زیرا از دید او تنهایی و بدبختی مثل باقی‌ماندن بر آجر است. بدیع‌الزمان بدبختی و تنهایی انسان را با

تعبیر کنایی «روی آجر ماندن» محسوس کرده و به آن عینیت بخشیده است و در واقع معنای عقلی و ذهنی بدبختی را به تصویر کشیده است.

یکی دیگر از نمونه‌های کاربرد کنایه در عینی کردن امور محسوس را می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

«وَتَلْقَاءَنَا شَابٌ قَدْ جَلَسَ غَيْرَ بَعِيدٍ يُنْصِتُ وَكَأَنَّهُ يُفْهَمُ، وَيَسْكُتُ وَكَأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ حَتَّى إِذَا مَالَ الْكَلَامُ بِنَا مَيْلَهُ، وَجَرَ الْجِدَالَ فِينَا ذَيْلَهُ» (همان: ۱۱).

«در برابر ما در فاصله‌ای نه‌چندان دور جوانی نشست‌بود؛ درحالی‌که گوشش متوجه ما بود (و به سخنان ما بادقت گوش فرامی‌داد)، طوری ساکت بود که گویا چیزی نمی‌داند تا اینکه سخن میان ما چیره آمد و جدال بین ما دامن به دراز کشید.»

در این جمله عبارت «وَجَرَ الْجِدَالَ فِينَا ذَيْلَهُ» کنایه از طولانی شدن بحث و سخن‌ستیزی است؛ چون صفت مرتبط با دامن را که همان بلندی و بزرگی است، به کار گرفته و به موصوف خود نسبت داده و در به کارگیری واژه دامن، طولانی شدن و گذشتن زمان مدید بر چیزی اراده شده است. این تعبیر کنایی بنا بر تقسیمات سکاکی، ذیل کنایه از صفت جای می‌گیرد و چون انتقال معنا به آسانی و بدون واسطه صورت گرفته، از نوع قریب واضح است و در تقسیم دیگری آن را ایماء می‌گویند. بدیع الزمان با بیان کنایه به شیوه ایماء سعی کرده است مقصود خود را از موصوف مورد نظر روشن سازد و صفت نسبت داده شده به آن را برای خواننده عینی و محسوس کند.

در جای دیگر نیز می‌گوید: «قَدْ طَلَعَ مِنْ غَايَةِ، مُتَنَفِّخًا فِي إِهَابِهِ» (همان: ۳۶)، ناگهان از جنگل (شیری) پدیدار شد؛ درحالی‌که در پوستش باد کرده و آماسیده بود.

در عبارت «مُتَنَفِّخًا فِي إِهَابِهِ» بدیع الزمان به کنایه امور معقول به صورت محسوس ترسیم کرده است؛ بدین گونه که عبارت «آماسیدن در پوست» به عنوان کنایه، از خصوصیات و ویژگی‌های رفتاری یعنی خودپسندی و گردن‌فرازی به کار برده شده است. این تعبیر کنایی نیز ذیل کنایه از صفت جای می‌گیرد و چون انتقال معنا آسان و قابل فهم است، قریب واضح می‌گویند و در تقسیم دیگری آن را «ایماء» نامیده می‌شود.

درجایی دیگر نیز فراق جدایی در زبان کنایی بدیع الزمان چنینی آمده است: «فَرَّاحٌ مُشْرِقًا وَرُحْتُ مُغْرَبًا» (همان: ۱۸۵).

«پس از آن (اسکندری) به سوی مشرق رهسپار شد و من به طرف مغرب رفتم.»

این عبارت «جدایی» را می‌رساند و کنایه از صفت است؛ چون انتقال معنا از لازم به ملزوم به آسانی قابل فهم است، از نوع ایماء به حساب می‌آید و از لحاظ مطلوب و مقصود، کنایه از صفت قریب واضح است. در این جمله نویسنده از روش محسوس کردن امور معقول با کنایه بهره برده است؛ یعنی معنای جدایی و فراق را با تصویر رفتن به شرق و غرب نشان داده و معنای بُعد و دوری را برای مخاطب محسوس و عینی کرده است.

نمونه دیگر از عینیت‌بخشیدن مفاهیم ذهنی در مقامه‌های همدانی آنجاست که می‌گوید:

«وَمَتَى كَانَ مَلِكٌ يَأْتِفُ الْأَكْرَامَ، إِنَّ بَعَثَ بِالِدَّرَاهِمِ» (همان: ۳۹۹). «پادشاهی بود که هرگاه درهم‌ها را می‌بخشید، بخشندگان را بینی می‌زد.»

در این جمله «مَلِكٌ يَأْتِفُ الْأَكْرَامَ» نویسنده برای بیان معنی خواری و سرزنش از تعبیر بینی‌زدن که امری مشهود است، استفاده کرده و بدین ترتیب غرض خود را به شیوه کنایه بیان کرده است. طبق تعریف سکاکی این عبارت کنایه از صفت و از نظر وسائط و لوازم، ایماء است و چون انتقال معنا از لازم به ملزوم به سهولت قابل فهم است، از نوع قریب واضح محسوب می‌شود.

۲-۴- احترام

یکی از اغراض کنایه در مقامات بدیع‌الزمان اعزاز و اکرام است. بدیع‌الزمان گاه برای اکرام و احترام مفهوم موردنظر از این غرض استفاده می‌کند؛ چنانکه در احترام به علم و دانش می‌گوید: «فَحَمَلْتُهُ عَلَى الرُّوحِ، وَ حَبَسْتُهُ عَلَى الْعَيْنِ» (همان: ۳۱۴). «پس آن (دانش) را با دل و جان حمل کردم و بر روی چشم حبس کردم.»

در این جمله عبارت «حَبَسْتُهُ عَلَى الْعَيْنِ» کنایه از آن است که دانش را چنان عزیز داشتیم تا حفظ شود و از بین نرود، از پیش چشم دور نشده و از صاحبش جدا نشود. نویسنده برای ارزش علم و دانش از تعبیر حبس بر روی چشم استفاده کرده است و بدین ترتیب عزیز و گرامی بودن علم و دانش را نشان داده است. این کنایه به خاطر وجود واسطه‌ها، «تلویح» محسوب می‌شود و از لحاظ مقصود و مطلوب، «کنایه از صفت بعید» است.

بدیع‌الزمان در جای دیگر با تعبیر کنایه خویش اسباب مرگ و بخشش را به خلف احمد

نسبت داده و کنایه را به قصد اکرام بیان داشته است، آنجا که می‌گوید:

كَأَنَّ الْمَنَائِمَا وَالْعَطَايَا بِكَفِّهِ سَخَّابَانِ مَفْرُونَانِ مُؤْتَلِفَانِ
(همان: ۱۸۳)

«گویا مرگ‌ها و بخشش‌ها در کف دست او همچون دو ابر، نزدیک و به هم پیوسته هستند.»
در این بیت نویسنده برای مرگ و بخشش جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته است. این جایگاه کف دست فردی به نام خلف احمد است که با غرض اکرام مفهوم قدرت و جود را به دست او نسبت داده است و در واقع این صفات مال خود شخص است که از دست او متجلی می‌شود. این نوع کنایه از نسبت یا اختصاص صفتی به موصوف است.

۳-۴- تفاوت و تطبیح

یکی دیگر از کارکردهای کنایه در مقامات بدیع الزمان، استفاده از آن برای بیان تفاوت و تطبیح است. چنانکه بدیع الزمان درجایی از آغوش باز علم و دانش و فراخی عیش یاد کرده است و این امر را به فال نیک می‌گیرد، آنجا که می‌گوید: «قَدْ وَطَأَ لِي الْفَضْلُ كَنَفَهُ، وَرَحَّبَ بِي عَيْشُ» (همان: ۷۵)؛ یعنی «علم و دانش برای من آغوش باز کرد و به طرف من گام برداشت و زندگی به من خوشامد گفت.»

عبارت کنایی «وَرَحَّبَ بِي عَيْشُ» مفهوم تفاوت را می‌رساند؛ زیرا منظور از «خوشامدگویی زندگی» روی آوردن فراخی و آسانی به کسی است. این عبارت کنایه از صفت است و چون لوازم و وسائط کم است، از نوع ایماء محسوب می‌شود. نویسنده در این عبارت به جای اینکه به صراحت بگوید زندگی خوب و خوشی دارد، عبارت خوشامدگویی زندگی را آورده است. او در جای دیگر از «غریبی» می‌گوید که حضورش بدیمنی و بدشگونی دارد و این معنی را با تعبیرهای کنایی متعددی چنین آورده است: «وَعَرِيبٌ أَوْقَدَتِ النَّارُ عَلَى سَفَرِهِ وَنَبِجَ الْعَوَاءِ عَلَى أَثَرِهِ وَ نُبِدَتِ خَلْفَهُ الْحُصِيَّاتُ وَ كُنِسَتْ بَعْدَهُ الْعَرَصَاتُ» (همان: ۲۳۳)؛ یعنی «بیگانه و غریبی که به دنبال سفرش آتش افروخته شده، سگ درپی او پارس کرده است و پشت سرش سنگریزه پرتاب شده است. بعد از رفتن او (بیگانه) حیاط جاروب شده است.»

از هنرمندی‌های بدیع الزمان قدرت او در به کارگیری چند کنایه برای یک مفهوم است؛ چنانچه در مثال مذکور چند جمله کنایی را برای یک معنا یعنی آرزوی عدم برگشت شخص آورده است. او در جمله اول خود «أَقَدَتِ النَّارُ عَلَى سَفَرِهِ» را برای عدم برگشت آورده است. جمله دوم «وَنَبِجَ

الْعَوَاءُ عَلَى أَثَرِهِ» نیز بدان معناست که مرد از قبیله و تبار خود دور افتاده است؛ زیرا عوعو کردن سگ به دنبال کسی به دلیل ناشناس بودن وی است. کنایه مذکور براساس مطلوب و مقصود نمونه ای از کنایه از صفت بعید است؛ زیرا که صفت ناشناسی فرد را بیان می کند و از طرف دیگر، از نظر لوازم و وسائط تلویح محسوب می شود، چون معنای جمله از طریق لوازم قابل فهم است؛ به عبارت دیگر، سگ در پی کسی عوعو می کند که ناشناس است و هیچ کس او را نمی شناسد و این بیگانه آن چنان از میهن خود دور افتاده که دیگر آشنا نیست و کسی او را در آنجا نمی شناسد. در جمله سوم، «وَنُبِدَّتْ خَلْفَهُ الْحُصِيَّاتُ» نیز کنایه از برنگشتن کسی است؛ زیرا عرب ها وقتی دوست نداشتند کسی نزد آن ها برگردد، در پی او ریگ می افکندند؛ این جمله نیز از لحاظ مطلوب و مقصود، کنایه صفت بعید است. در جمله چهارم «وَكُنِسَتْ بَعْدَهُ الْعَرَصَاتُ» نیز به معنای جاروب کردن خانه بعد از رفتن کسی است و همان معنای کنایی بالا را دارد؛ چون میزبان برای از بین بردن بدیمنی و نحوست مهمان ناخوانده و خسته کننده، پشت سر او را جاروب می کرد تا دیگر برنگردد. این جمله نیز از لحاظ مطلوب و مقصود کنایه از صفت بعید است و از نظر لوازم و وسائط، «تلویح» به حساب می آید؛ چون انتقال معنا با واسطه است و ذهن برای رسیدن آن نیاز به کنکاش دارد. چنانکه گذشت، بدیع الزمان در هر چهار عبارت کنایی غرض تطیر و فال بد گرفتن را کرده است.

۴-۴- دلیل و برهان

از جمله اغراض کنایه آن است که نویسنده با استفاده از این اسلوب برای ادعای خود دلیل و برهان بیاورد. چنانکه بدیع الزمان می گوید: «وَرَكِبَ الْجَنَادِبُ الْعِيدَانَ» (همان: ۴۱)؛ یعنی «ملخ ها روی چوب سوار بودند».

در جمله مذکور «وَرَكِبَ الْجَنَادِبُ الْعِيدَانَ» کنایه از شدت گرم است و به صفتی اشاره می کند. از نظر سکاکی کنایه از صفت بعید است؛ چون انتقال معنا با وسائط فراوان صورت می گیرد. در تقسیم دیگری آن را تلویح می گویند. نویسنده در این عبارت از روش استدلال و برهان برای بیان معنای کنایی استفاده کرده است، در واقع علت اینکه ملخ ها بر چوب سوار شده اند، شدت گرم است. در جای دیگر نیز بدیع الزمان علت خیره شدن چشم به چیزی را با استدلال و بیان به زبان کنایی این گونه مطرح می کند: «وَنظَرْتُ فَاِذَا هُوَ وَجْهٌ يَبْرُقُ بِرُقِّ الْعَارِضِ الْمُتَهَلِّلِ، وَقَوَامٌ مَتَى مَا تَرَكَ»

العَيْنُ فِيهِ تَسَهَّلُ» (همان: ۴۰)؛ یعنی «به او نگاه کردم، ناگاه با چهره‌ای مواجه شدم که مانند ابر بارنده می‌درخشید و اندامی که چون چشم از پا تا سر می‌نگریست، دوباره شروع می‌کرد.» در عبارت «وَقَوَامٌ مَتَى مَا تَرَقَّ الْعَيْنُ فِيهِ تَسَهَّلُ» منظور از فرورفتن چشم در کسی، حاکی از زیبایی و جذابیت فوق‌العاده آن شخص است. نویسنده ادعای زیبایی شخص را با دلیل بیان کرده است؛ به این صورت که علت ماندن چشم و خیره‌شدن به کسی، زیبایی زیاد آن فرد است. این مورد کنایه از صفت است و چون انتقال معنا با واسطه صورت گرفته، از نوع «بعید» به حساب می‌آید و از لحاظ لوازم و وسائط «تلویح» است.

۵-۴- ذم و نکوهش

گاهی بدیع‌الزمان برای نشان‌دادن بدی یک چیز و ذم و نکوهش آن، از اسلوب کنایه استفاده کرده است و با این ویژگی و قابلیت کنایه توانسته است، بدی و زشتی یک عمل را به تصویر بکشد چنانکه می‌گوید: «وَتَفَقَّ عُيُونُ الْجِفَانِ وَ تَرَعَى أَرْضَ الْجِيرَانِ» (همان: ۸۵). «چشم کاسه‌های غذا را درمی‌آورد و در زمین همسایگان می‌چرید.» در اینجا کاسه را به حدقه چشم تشبیه کرده که غذای موجود در آن مثل کره چشم است و فرد حریص به همه جای سفره دست‌درازی می‌کند و غذای موجود در کاسه را مثل درآوردن چشم از حدقه می‌کشید و به سهم دیگران نیز دست‌درازی می‌کرد. ترکیب «تَرَعَى أَرْضَ الْجِيرَانِ»، کنایه از بی‌قیدوبند بودن و عدم رعایت حقوق شخصی و خصوصی دیگران است و کنایه از صفت به حساب می‌آید. از لحاظ لوازم و وسائط چون انتقال معنا آسان و بی‌واسطه است، «ایماء» محسوب می‌شود.

او در ادامه اوصاف این حریص می‌گوید: «وَتَجُولُ فِي الْقَصْعَةِ» (همان)؛ یعنی «در کاسه تاخت‌وتاز می‌کرد.» این کنایه را ابن‌اثیر «تمثیل» می‌نامد؛ چون حریص غذا به تاخت‌وتاز کردن در کاسه تشبیه شده است و از لحاظ لوازم نیز «ایماء» است؛ زیرا انتقال معنا آسان و بی‌واسطه است. هدف نویسنده از به‌کارگیری این کنایات، ذم و نکوهش صفت حرص و آز به صورت غیرصریح است.

۶-۴- فخر و مباهات

از دیگر اغراض کنایه در مقامات همدانی، فخر و مباهات است. در این روش نویسنده با الفاظ کنایه‌آمیز به خود یا کسی دیگری احساس افتخار می‌کند؛ چنانکه می‌گوید: «وَلِي فُوَادٌ يَخْدُمُهُ لِسَانٌ»

وَيَبَّانُ يَرْقُمُهُ بَنَانٌ» (همان: ۷۹)؛ یعنی «من دلی دارم که زبان در خدمت آن است و بیانی دارم که سرانگشتانی آن را می‌نگارد.»

در این عبارت سخن از قدرت «فصاحت و نویسندگی» ابوالفتح اسکندری است که با زبان فخر به بیان توانایی خود در این حرفه می‌پردازد و می‌گوید: «معانی و افکارم را با زبان گشاده بیان می‌دارم و سخنانم را با قلمی رسا می‌نگارم.» عبارت مذکور کنایه از داشتن سخنانی فصیح و زبانی گشاده است. منظور از «فؤاد» معانی و افکار است که در دل جای می‌گیرد و «رقم‌زدن به سرانگشتان» نگاشتن مطالب است. این کنایه در تقسیمات ابن‌اثیر «مجاورت» نامیده می‌شود و از نظر لوازم و واسطه‌ها «ایماء» به حساب می‌آید؛ چون فهم معنای آن آشکار و روشن است.

۷-۴- استرحام و مهرجویی

یکی دیگر از کاربردهای کنایه، استرحام و مهرجویی است؛ یعنی نویسنده با زبان ادبی و کنایه سعی می‌کند مورد شفقت و مهربانی قرار بگیرد تا بدین وسیله به هدف خود دست یابد؛ چنانکه بدیع الزمان می‌گوید: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ شَدَّهَا فِي قَرْنٍ مِثْلِهَا» (همان: ۹۳)؛ «خداوند ببخشاید بر کسی که شاخ این (دینار را) با مثل آن ببندد و محکم کند.»

در این جمله «مَنْ شَدَّهَا فِي قَرْنٍ مِثْلِهَا»، مقصود از بستن دینار با شاخ همتایش یعنی بخشیدن سکه به کسی است؛ در واقع این عبارت کنایی با انگیزه طلب استرحام و مهرجویی ایراد شده است و چون بدون واسطه بیان شده، از نوع صفت قریب واضح محسوب می‌شود و از نظر لوازم و وسائط «ایماء» است.

او در جای دیگر نیز چنین آورده است: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَنَا بِفَاضِلِ ذَيْلِهِ» (همان: ۱۰۵)؛ یعنی «خداوند ببخشاید و رحم کند بر کسی که ما را با درازی دامنش یاری کند.»

ترکیب «بِفَاضِلِ ذَيْلِهِ» کنایه از ثروت بسیار است و نویسنده با این عبارت، طلب مهربانی و بخشش می‌کند. چون فهم این معنا نیازمند وسائط و لوازم است، از نوع صفت بعید به حساب می‌آید.

در جای دیگر نیز می‌گوید: «فَأُطْلِقُ لِي عَنْ خِنْصِرِكَ، بِمَا يُعِينُ عَلَيَّ شُكْرُكَ» (همان: ۸۸)؛ یعنی «رها کن برای من چیزی را با انگشت کوچکت تا مرا بر سپاسگزاری از تو یاری دهد.»

عبارت «فَأَطْلِقْ لِي عَنْ خَنْصِرِكِ» کنایه از بخشندگی است و اشاره به انگشت کوچک استرحام دارد. این نوع کنایه در تقسیم‌بندی‌های سکاکی، کنایه از صفت بعید به حساب می‌آید و از نظر لوازم و سوانط چون انتقال معنا با واسطه صورت گرفته، «تلویح» است.

۸-۴- استهزا و تعریض

گاهی غرض نویسنده از بیان کنایه، استهزا و ریشخند چیزی یا کسی است، این خود از نوع کنایه تعریض است؛ زیرا شخص برای بیان مقصود خود از زبان گوشه و کنایه استفاده می‌کند تا بدین ترتیب اعتراض خود را نسبت به آن امر نشان دهد.

از نمونه‌های آن در مقامات همدانی به نمونه‌های ذیل اشاره کرد:

لَا أَتَدْبُ الدَّهْرَ رَبْعًا غَيْرَ مَأْنُوسٍ وَ لَسْتُ أَصْبُو إِلَيَّ الْحَادِينَ بِالْعَيْسِ

(همان: ۲۶۸)

هیچ‌گاه بر سرزمین خالی از سکنه، گریه و زاری نمی‌کنم و به حداکنندگان شتران دل نمی‌بندم. همدانی در این بیت به دو مطلب اشاره می‌کند، یکی گریه بر اطلال و دمن که رسم برخی از شعرای دوره جاهلی بوده و دیگر ارسال پیام و سلام توسط کاروان‌ها به معشوقی که در جای دیگر زندگی می‌کند. او در این بیت ضمن اعلام عدم اعتقاد به باورهای خرافی جاهلیت، آن‌ها را به استهزا می‌گیرد و برای کسانی که به این باورها پایبند باشد، تعریض آورده است. او در جای دیگر در این معنا می‌گوید:

وَاضُّمُّكُمْ يَدِيكَ لِأَجْلِي إِلَيَّ جَنَاحِيكَ عَمُّدًا

(همان: ۱۰۹)

دو دستت را به خاطر من (کمک به من) استوارانه و محکم به سوی پهلویت دراز کن. در این جمله هرچند بحث طلب و بخشش مطرح است؛ اما فضای حاکم و سیاق کلام استهزاء و تعریض را می‌رساند چون ظاهراً شخص نمی‌خواهد دست به جیب کند و چیزی ببخشد لذا می‌گوید «محکم و به قصد برداشتن دیناری دست به سوی پهلویت دراز کن».

۹-۴- دعا و آرزوی خیر

از دیگر اغراض کنایه دعای خیر است چنانکه بدیع‌الزمان در این باره می‌گوید: «فَقُلْتُ: بُشْرَى لَكَ وَ بَكَ، أَدَاكَ سَيْرُكَ إِلَى فِنَاءِ رَحْبٍ، وَعَيْشِ رَطْبٍ» (همان: ۴۱). «پس گفتم: مژده و بشارت باد تو را و بشارت تو بر من باد، سیر و حرکت، تو را به جایگاهی فراخ و گسترده و زندگی راحت برساند».

در این جمله، «فِنَاءِ رَحْبٍ وَ عَيْشِ رَطْبٍ» کنایه از زندگی آسوده و با رزق و روزی است و با آوردن این عبارت، دعای خیر اراده شده است. از آنجایی که خواننده به محض شنیدن این جمله به معنا و غرض گوینده پی می‌برد، کنایه از نوع «ارداف» است.

۱۰-۴- بیان عاقبت

گاهی نویسندگان تعابیر کنایی را با انگیزه بیان عاقبت و سرانجام کاری یا چیزی به کار می‌گیرند از جمله کاربرد این ویژگی کنایه در مقامات بدیع‌الزمان به مورد ذیل می‌توان اشاره کرد: «أَمَّا وَاللَّهِ لَتُحْمَلَنَّ عَلَيَّ هَذِهِ الْعِيدَانِ، إِلَيْي تَلْكُمُ الدَّيْدَانِ، وَتُنْتَقَلَنَّ بِهِذِهِ الْجِيَادِ، إِلَيْي تَلْكُمُ الْوَهَادِ» (همان: ۶۸)؛ یعنی «به خدا سوگند بر این دو چوب به سوی آن کرم‌ها بر دوش کشیده خواهید شد و با این مرکب‌ها به سوی آن چاله‌های عمیق انتقال داده می‌شوید.»

در این جمله نویسنده به جای اینکه به صراحت نام شیء مورد نظر را بیان کند، از «العیدان» یا چوب‌ها که کنایه از تابوت است، یاد کرده و اراده موصوف شده است و چون انتقال معنا آسان است، از نوع ایماء محسوب می‌شود. بدیع‌الزمان با یادآوری مرگ، غرض خود را با انگیزه بیان عاقبت اراده کرده است. این تعبیر کنایی در تقسیم‌بندی ابن اثیر «مجاورت» نامیده می‌شود.

۱۱-۴- تعظیم و بزرگداشت

یکی دیگر از کارکردهای بلاغت کنایه این است که برای تعظیم و بزرگداشت کسی به کار می‌رود. چنانکه بدیع‌الزمان می‌گوید:

«أَمَّا إِنِّي أُرِيدُ كَعْبَةَ الْمُحْتَاكِجِ، لَا كَعْبَةَ الْحُجَّاجِ، وَمَشْعَرَ الْكَرَمِ، لَا مَشْعَرَ الْحَرَمِ، وَبَيْتَ السَّبْيِ، لَا بَيْتَ الْهَدْيِ، وَقِبْلَةَ الصَّلَاتِ، لَا قِبْلَةَ الصَّلَاةِ، وَمِنِي الضَّيْفِ، لَا مِنِّي الْخَيْفِ» (همان: ۳۰۹-۳۱۰).

«گفت: اما من کعبه نیازمندان را می‌خواهم نه کعبه حج‌گزاران را، مشعر بخشنده‌گی، نه مشعر حرام، خانه اسیران نه خانه قربانی‌ها را، قبله پادشاهان نه قبله نماز، منای میهمان نه منای خیف.» منظور از تمام عبارتهای فوق، خانه ممدوح «خلف‌بن‌احمد» حاکم سیستان است که نویسنده برای بزرگداشت و مقام و منزلت وی از این تعابیر بهره برده است. چون انتقال از معنای کنایی به معنای خواسته شده بدون واسطه و به آسانی انجام شده، از نوع کنایه موصوف قریب واضح است و از لحاظ لوازم «ایماء» به حساب می‌آید.

در جای دیگر نیز به منظور تعظیم ابوالفتح اسکندری از تعبیر کنایی استفاده کرده است و می‌گوید: «فَقُلْتُ: مَرَحَبًا بِأَمِيرِ الْكَلَامِ، وَأَهْلًا بِضَالَّةِ الْكِرَامِ» (همان: ۴۰۴)؛ «گفتم: مرحبا به پادشاه سخن و خوشا به گمشده بخشنندگان.»

در این جمله «أَمِيرِ الْكَلَامِ، وَبِضَالَّةِ الْكِرَامِ» منظور از پادشاه سخن و گمشده بخشنندگان، ابوالفتح اسکندری است. در واقع کاربرد کنایه در اینجا به دلیل عظمت و بزرگداشت این شخص است. این عبارت کنایه از موصوف است؛ چون بیان موصوف به صورت رمزگونه و پوشیده است، از نوع «رمز» محسوب می‌شود.

۱۲-۴- کراهت از ذکر نام

از کاربردهای کنایه در مقامات بدیع الزمان، کراهت از ذکر نام یا حرفه است. برخی حرفه و اصحاب آن‌ها منفور و مطرود است و ذکر آن زبان را آلوده می‌کند و روح را می‌آزارد؛ چنانکه بدیع الزمان از سارقان و حرفه آن‌ها به کنایه یاد کرده است و می‌گوید: «وَأَهْلَ الْكَفِّ وَالْقَفِّ أَصْحَابُ الْمَفَاتِيحِ وَأَهْلُ الْقُطْنِ وَالرِّيْحِ» (همان: ۲۱۵)؛ یعنی «سره‌گران کف رو، کلیدداران و اهل پنبه و باد.» در این جمله ترکیب‌های «وَأَهْلَ الْكَفِّ وَالْقَفِّ أَصْحَابُ الْمَفَاتِيحِ وَأَهْلُ الْقُطْنِ وَالرِّيْحِ» کنایه از دزدان است. این جمله کنایه از موصوف نام دارد و چون انتقال معنا مستلزم درک وسائلی است، «تلویح» نامیده می‌شود.

در جای دیگر نیز از تصریح خودداری کرده و نام کنایی شراب را ذکر کرده است؛ چنانکه می‌گوید: «إِنِّي لِأَجِدُ مِنْذُ الْيَوْمِ، رِيحَ أُمَّ الْكِبَائِرِ مِنْ بَعْضِ الْقَوْمِ» (همان: ۴۲۱)؛ «همانا من امروز بوی مادر گناهان را از بعضی از این افراد گروه درمی‌یابم.»

«أُمَّ الْكِبَائِرِ» کنایه از شراب است. چون برای انتقال به مطلوب نیازی به واسطه نیست، کنایه از موصوف قریب و واضح است و از لحاظ لوازم و وسائط، «ایماء» نام دارد.

۱۳-۴- مدح و ستایش

گاه نویسنده با بیان عبارات کنایی انگیزه مدح دارد؛ چنانکه بدیع الزمان در ستایش از مهمان‌نوازی شخص، او را صاحب آتش بر بلندی‌ها می‌خواند؛ درحالی‌که دیگران از ترس مهمان، آتش را پنهان می‌کنند:

«لَهُ نَارٌ تُشَبُّ عَلَى يَفَاعٍ إِذَا التَّيْرَانُ الْبَسَتِ الْقِنَاعَا» (همان: ۵۸)؛ یعنی «هنگامی که آتش با

سرپوش‌ها پوشانیده شده‌بود، او آتشی داشت که بر پشت تپه‌ای بلند افروخته‌بود.»

عبارت «لَهُ نَارٌ تُشَبُّ عَلَى يَفَاعٍ»؛ یعنی «او آتشی داشت که بر پشت بلند افروخته می‌شد.»

«آتش بر بلندی» کنایه از شخص بخشنده و مهمان‌نواز است که با این تعبیر از او ستایش شده‌است. این عبارت کنایه از صفت است و در تقسیم‌بندی دیگر چون انتقال معنا با واسطه است، «تلویح» به‌شمار می‌آید.

در جای دیگر نیز می‌گوید: «هُوَ مَاءُ الْأَشْعَارِ وَ طَبِئْتِهَا وَ كَنْزُ الْقَوَافِي وَ مَدِينَتُهَا» (همان: ۱۴)؛ یعنی

«او آب و گل اشعار و گنج قافیه و شهر آن است.»

در این جمله بدیع الزمان از قدرت شعری زهیر بن ابی سلمی سخن می‌گوید و او را می‌ستاید و

می‌گوید: «او آب و گل چکامه‌هاست، گنج و شهر پسوندهاست.» از آنجایی که انتقال معنا از مکنی‌عنه به مکنی‌به بدون واسطه و با تصریح همراه است، کنایه از نوع صفت قریب واضح است.

۱۴-۴- مبالغه

بدیع الزمان گاه زبان کنایه را برای نشان‌دادن فراوانی و کثرت به‌کار برده‌است و بدین ترتیب معنای

مبالغه را نشان داده‌است. چنانکه می‌گوید: «أَمَّا الْوَطَنُ فَالْيَمَنُ، وَأَمَّا الْوَطْرُ فَالْمَطْرُ، وَأَمَّا السَّائِقُ فَالضَّرُّ،

وَالْعَيْشُ الْمُرُّ، قُلْنَا: فَلَوْ أَقَمْتَ بِهَذَا الْمَكَانِ لَقَاسَمْنَاكَ الْعُمْرَ فَمَا دُونَهُ، وَ لَصَادَفْتَ مِنَ الْأَمْطَارِ مَا يُزْرَعُ، وَ

مِنَ الْأَنْوَاءِ مَا يُكْرَعُ» (همان: ۲۸۸)؛ یعنی «سرزمینم یمن است و خواسته‌ام باران، به‌پیش رانده‌ام نیاز

و تنگدستی و زندگی تلخ. گفتیم: اگر در اینجا بمانی زندگانی و هرچه داریم با تو تقسیم می‌کنیم

و از باران چندان به تو می‌رسد که بتوان کشت کرد و به‌راحتی سرکشید.»

عبارت «وَ لَصَادَفْتَ مِنَ الْأَمْطَارِ مَا يُزْرَعُ، وَ مِنَ الْأَنْوَاءِ مَا يُكْرَعُ»، کنایه از فراوانی و کثرت باران

و نعمت بی‌شمار است. هدف از این تعبیر، کنایه نشان‌دادن زیادی و مبالغه است.

باز هم او گفته‌است: «قُلْنَا: فَمَا تَقُولُ فِي زُهَيْرٍ؟ قَالَ يُذَيِّبُ الشَّعْرَ، وَالشَّعْرُ يُذَيِّبُهُ» (همان: ۱۳)؛

یعنی «گفتیم نظرت درباره زهیر چیست؟ گفت: او شعر را می‌گدازد و شعر هم او را در خود

ذوب می‌کند.»

در مثال فوق، بدیع الزمان قدرت شاعری و توانایی زهیر را با عبارت «يُذَيِّبُ الشَّعْرَ، وَالشَّعْرُ

يُذَيِّبُهُ» بیان داشته‌است؛ زیرا لازمه توانایی شاعر، عجز شدن او با شعر است. نویسنده با زبان کنایه،

تسلط کامل زهیر در شاعری را بدین گونه بیان می‌دارد: «او شعر را می‌گدازد و شعر او را»؛ از آنجایی که نویسنده در انتقال معنا زیاده‌روی کرده، «مبالغه» است. این عبارت کنایی از نوع صفت قریب واضح است که با ذکر موصوف، روانی طبع شاعر را به نمایش گذاشته است.

در جای دیگر نیز می‌گوید: «فَقَرَأَ الْفَاتِحَةَ وَالْقَارِعَةَ، قِرَاءَةً اسْتَوْفَى بِهَا عُمَرَ السَّاعَةَ» (همان: ۶۳)؛ یعنی «سوره فاتحه و قارعه را چنان قرائت کرد که گویا خواندنش تا قیامت به طول می‌کشد». نویسنده برای اینکه مدت طولانی بودن نماز را نشان دهد، از ترکیب «عُمَرَ السَّاعَةَ» استفاده کرده است و نوعی مبالغه و اغراق به حساب می‌آید. این نوع کنایه از نظر ابن‌اثیر «تمثیل» است؛ چون طولانی بودن نماز مثل گذشت زمانی به اندازه فرارسیدن رستاخیز است. در جای دیگر نیز برای نشان دادن نهایت تلاش و کوشش شخص در به دست آوردن اهدافش، از تعبیر کنایی «أَنْضَيْتُ الْمَرَاقِبَ» (همان: ۳۰) استفاده کرده است، یعنی ستوران را لاغر کردم. این کنایه چون نیاز به واسطه‌های زیاد دارد، «تلویح» است.

۱۵-۴- طرح معما

یکی از انگیزه‌های استفاده از کنایات، طرح معما و چیستان در متن ادبی است. چنانکه در مقامات بدیع الزمان آمده است: «رِيحَانَةُ النَّفْسِ، وَضَرَّةُ الشَّمْسِ، فَتَاةُ الْبَرْقِ، عَجُوزُ الْمَلَقِ، كَاللَّهَبِ فِي الْعُرُوقِ، وَ كَبْرُ النَّسِيمِ فِي الْحُلُوقِ، مِصْبَاحُ الْفِكْرِ، وَ تَرِيَّاكُ سَمِّ الدَّهْرِ» (همان: ۴۳۰-۴۳۱)؛ یعنی «گیاه خوشبوی جان است و هووی خورشید. دوشبزه خودآرایی است و پیرزن چاپلوسی؛ به مانند آتش در رگ‌ها زبانه می‌کشید. همچون باد خنک نسیم در گلوها، چراغ فکر و اندیشه است و پادزهر سم روزگار».

این عبارات کنایه از «شراب» است که نویسنده با استفاده از زبان رمز و به صورت لغز و چیستان این مفهوم را بیان کرده است. چون انتقال معنا به صورت پنهان و پوشیده است و تأمل و کنکاش ذهن را می‌طلبد، «رمز» و کنایه از موصوف می‌نامد.

نمونه دیگری از کاربرد لغز و چیستان در مقامه‌های همدانی این مثال است: «دَخَلَ هَذَا الْفَتَى دَارَنَا، فَأَخَذَ فَنَجَّ سُنَّارَ بَرَّاسِهِ دُوَارًا، بَوَسَطِهِ زُنَّارًا، وَفَلَكَ دُوَارًا، رَخِيمُ الصَّوْتِ إِنْ صَرَ، سَرِيعُ الْكُرِّ إِنْ فَرَّ» (همان: ۲۲۵)؛ یعنی «این جوان به خانه ما آمد و دوک را همچون بچه‌گره‌ای گرفت که در سرش

چرخشی داشت و در وسط آن کمربندی و باد ریشه‌ای گردان. هنگامی که آواز می‌داد، آواز خوش و نرمی داشت و هنگام گریختن شتابان و سریع است.»

در مثال فوق چنانکه یکی از شارحان مقامات اشاره کرده‌است، «چیستان دوک است. دوک را بچه‌گربه‌ای که در خوبی و نرمی پوست بسان فنک است یا به فنکی که همچون گربه‌ای خانگی است، همانند کرده‌است. چرخش سر دوک را به سرگیجه همانند کرده‌است. رشته‌های نخ را به دور دوک همانند زَنار بر میان راهبان دانسته‌است» (همدانی، ۱۳۹۲: ۲۴۳). غرض نویسنده از صفت‌های مذکور، معما و لغز است و چون انتقال معنا به صورت خفی و پوشیده بیان شده، از نوع «رمز» است؛ به عبارت دیگر برای یک موصوف به روش معما و چیستان، چند خصوصیت و ویژگی آورده و اراده موصوف «دوک» را کرده‌است.

۵- نتیجه

انواع و اقسام کنایه در مقامات بدیع‌الزمان چه از لحاظ مطلوب و مقصود (صفت و موصوف و نسبت) و چه از نظر لوازم و وسائط (تعریض، تلویح، رمز، ایما) در مقام‌ها بسیار مورد استفاده قرار گرفته‌است. در این میان کنایه از صفت بیشتر از موصوف به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد صفات متعدد افراد، بیش از خودشان در بیان ادبی کنایه نقش دارد. از نظر لوازم و وسائط، «اشاره و ایما» بیشتر به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد بدیع‌الزمان معنای نهفته را سریع‌تر به ذهن خواننده انتقال دهد و از بیان کنایات سنگین و دشوار و کشاندن ذهن خواننده به سمت غموض و ابهام پرهیز می‌کند. هرچند علمای بلاغت برای کنایه تعریف‌ها و تقسیمات متعدد و متنوعی ارائه کرده‌اند؛ اما ادبا فراتر از تعدد انواع به تکثیر اغراض فکر می‌کنند؛ چنانکه ملاحظه می‌شود بدیع‌الزمان همدانی عبارت‌های کنایی خویش را برای اهداف و اغراض زیادی آورده‌است. او کنایه را برای ترسیم امور معقول به محسوس، دلیل و برهان، طرح معما و چیستان، تعظیم و بزرگداشت، کراهت از ذکر نام، ذم و نکوهش، فخر و مباهات، مدح و ستایش، مبالغه، استرحام و مهرجویی، تفاؤل و تطیر، استهزا و تعریض، اعزاز و اکرام و بیان عاقبت و... استفاده کرده‌است.

۶- منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- جرجانی، ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد، **دلایل الاعجاز**، تعلیق محمد الشاکر، مصر: مکتبه الخانجی. ۲۰۰۴.

- ۳- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ شیرازی، به اهتمام محمدحسن شیرازی، تهران: پیام محراب، ۱۳۹۳.
- ۴- حسین‌نژاد، مهرنگار، بررسی تطبیقی مقامات بدیع‌الزمان همدانی و گلستان سعدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۵.
- ۵- حسینی، جعفر، أسالیب‌البيان فی القرآن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۳.
- ۶- حقدادی، عبدالرحیم، داستان‌پردازی در مقامه‌های همدانی، مجله ادبیات و علوم انسانی، شماره ۲، صص ۴۸-۳۷، دانشگاه بیرجند: تابستان ۱۳۸۲.
- ۷- زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ال‌کشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، قم: منشورات البلاغه، ۱۴۲۷.
- ۸- سکاکی، یوسف بن ابی‌بکر، مفتاح العلوم، محقق عبدالحمید هندوای، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰.
- ۹- شیخ، محمد، مبتکر واقعی فن مقامات، مجله الهیات و حقوق اسلامی، سال دوم، شماره اول، صص ۷۹-۹۰، دانشگاه سیستان و بلوچستان: پاییز و زمستان ۱۳۸۴.
- ۱۰- عونى، حامد، المنهاج الواضح للبلاغة، بی‌جا: المكتبة الأزهرية للتراث، بی‌تا.
- ۱۱- فاضلی، محمد، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۵.
- ۱۲- گنجیان‌خناری، علی؛ سادات طباطبایی، سمیه، تضاد طبقاتی و پیامدهای آن در مقامات بدیع‌الزمان همدانی، مجله ادب عربی، سال چهارم، دوره ۴، شماره ۱، صص ۲۸-۱، دانشگاه تهران: بهار ۱۳۹۱.
- ۱۳- الهاشمی، احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البدیع، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۱.
- ۱۴- الهمدانی، بدیع‌الزمان ابوالفضل احمد بن حسین، مقامات، ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲.
- ۱۵- _____، مقامات ابی‌الفضل بدیع‌الزمان الهمدانی، شرحها محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۲۳.